

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ متعرض روایات بیع مصحف شدند.

و بعد هم کلمات اصحاب را نقل کردند. و حسب نقل کلمات اصحاب، و روایات التزام به حرمت گرفتند. حرمت بیع. بعد متعرض این که حرمت در اینجا سخت است تصویرش چون باید چه جور تصویر بکنیم که مثلاً خرید و فروش کاغذ و ورق درست باشد یا جلد کتاب درست باشد، و خطوطش نباشد؟

و لذا فرمودند که این منشأ شده که بعضی به قول ایشان که صاحب جواهر باشد قائل به کراهت بشوند.

خب اصل این مطلب که انصافاً یک انسجام بین حرمت و بین لوازم این بحث که می شود پیدا کرد ظاهراً جای مشکل نباشد. یعنی جای ابهام نباشد. انما الکلام اگر ما تعبد هم قبول کردیم باید به یک جوری تصحیحش بکنیم، توضیحش بدهیم والا خب انصافش این طور است. مضافاً که عرض کردیم شواهد روشن است که در زمان مثل ائمه علیهم السلام دیگر کاملاً خرید و فروش مصحف بوده و این مطلب و لذا مثلاً حمل بشود با شواهد موجود بر کراهت کلش.

مضافاً که از امیر المومنین (ع) نقل شده که قائل بودند جواز بیع مصحف. و عرض کردیم این روایت فقط در دعائم آمده، در غیر دعائم نیامده است. و حتی اهل سنت هم از امیر المومنین (ع) این مطلب را نقل نکردند تا آنجایی که ما الان فعلاً خبر داریم، از امیر المومنین (ع) نقل نکردند جواز بیع مصحف را. این مجموعه شواهد بر رأی صاحب جواهر.

لکن خب مرحوم شیخ می گویند روایت هست، اصحاب هم عمل کردند. روایتش هم معتبر است ولو واقفیه هستند. و لذا ملتزم می شویم به حرمت. اما روی این اشکال قاعده ای که این چه کار بکنیم؟ خب عرض کردیم طبق قاعده اولیه، اگر اجزاء باشد، یا اوصاف باشد، یا شروط باشد، کیفیت تقسیم ثمن بر آنها، و عرض کردیم طبق قاعده اولیه حالا غیر از موارد خاص، تقسیم ثمن بر هیچ کدام نمی شود. نه بر اجزاء می شود نه بر اوصاف می شود و نه بر شروط الا وصف صحت. طبق قاعده اولیه این طور است.

اگر بعضی از اجزاء بیع آنها درست نباشد، بیع آن چیزی که غیر قابل بیع است، با ضمیمه اش به بقیه و ثمن واحد این نمی شود.

عرض کردیم این نکته اساسی اش هم این است که در باب اعتباریات ما توضیح دادیم. حقیقت اعتباریات این هست که باید یک نحوه تصرف در واقع باشد. یعنی در باب اعتباریات شما یک تصرفی می کنید، اما اگر تصرف نکردید این خود واقع، اگر هیچ تصرفی نکردید، این خود واقع است دیگر. این تصرف خاص... مثلاً بگویید من زیر این سقف نشستم مثل یک موجود زیر سقف، خب این لغو است این، اعتبار ادبی هم نیست، چه، خب زیر سقف مثل یک چیزی زیر سقف، دیگر مثل نمی خواهد همان است، هیچ نحوه تصرفی در آن نشده، بله، اگر تصرفی که در واقع می شود به لحاظ تأثیرگذاری در فعل و انفعالات انسانی نفسانی این امور باشد آن را اصطلاحاً اعتبارات ادبی می گویند. مثلاً می گویند تا توانی می گریز از یار بد، یار بد بدتر بود از مار بد؛ این برای این که شما همچنان که از مار، اینجا به تعبیر این شعر مار بد، آن مار بد مارهایی است که از دور سم خودشان را پرتاب می کنند، احتیاج به رسیدن به آدم هم ندارد. شما چطور از مار بد فرار می کنید، از یار بد هم باید فرار کنید. اما اگر منشأ آثار شد و اثر بر آن بار شد، آن می شود اعتبار قانونی، مثل فرض کنید مثلاً موجب عقوبت بشود، نشود، رفع عقوبت بکند، موجب قضا بشود، الی آخره.. آثاری را داشته باشد، موجب عدالت بشود، موجب فسق بشود، اثر فسق بر آن مترتب بشود، آن می شود اعتبار قانونی.

پس ما در امور اعتباری باید به یک نحوه در واقع تصرف بکنیم و با این تصرف ما خود اعتبار یک صفحه خاصی برایش باز می شود، یک وعاء خاصی دارد، یک عالمی خاصی دارد که از آن گاهی تعبیر می کنیم به وعاء نفس الامر در مقابل واقع. می گویند نفس الامر از واقع اوسع است. نفس الامر شامل فضای اعتباری هم می شود. یک فضای خاصی است یک موضوع خاصی است، یک کیفیت خاصی است، آثار خودش را دارد. و در باب اعتبارات چون نکته اش تصرف واقع است، تصرف در واقع را می خواهد اعتبار بکند، دیگر واقع بما هو واقع نگاه نمی شود، آنچه که نگاه می شود به مقداری است که ابراز می کند و اعتبار می کند.

اصولاً اعتبار در مادام در افق نفسه و در وعاء نفسه این هیچ آثاری بر آن بار نمی شود. ترتیب آثار به ابرازش است. لذا ابراز در باب امور اعتباری رکن اساسی است. مثل ابراز در خبر نیست، این رکن اساسی است در امور اعتباری.

س: در خود اعتبار که ملاک نیست، در حجیتش است

ج: یعنی تا ابراز نشود اعتبار نیست، اعتبار قوامش به... این معنای مشهور در باب انشاء که سابقاً توی به نظرم توی جامع المقاصد هم یادم نیست کتاب های هدایه بود کجا بود، الانشاء یقاع المعنا بلفظ یقارنه، این معنا، معنای درستی است، این معنا. ایقاع المعنا بلفظ یقارنه، یعنی با انشاء یا در امر اعتباری شما با اعتبارتان این را ایجاد می کنید و لذا کرا را عرض کردیم، مثلاً آقای خوبی می فرماید متلو ان ادات شرط

گاهی علت است گاهی معلول است. راست است، اگر نبض تو تند بود، تب داری، اگر تب داری نبضت تند است، یکی علت یکی معلول، یا هر دو معلولان در علة الثالثة؛ چرا؟ چون یک امر واقعی است. تب و بعد سرعت نفس یک امر واقعی است.

اما در امور اعتباری همین که چیزی را شما متلو اداات شرط قرار دادید می شود علت. حالا ممکن است در واقع هیچ رابطه ای هم نداشته باشد. می گوید اگر مهمان آمد نان بخر، عرف می فهمد که آمدن مهمان علت نان خریدن است. اصلا عرف این معنا برایش واضح است. و تا این را ابراز نکند، ممکن است اصلا در واقع به عکس هم باشد. شما چون این مطلب را گفتید مهمان می آید برای اینکه پیش ما نان بخورد، اصلا معلول باشد برای آمدن مهمان، ممکن است. لکن آن آن واقع است، لذا هم آقای خویی می فرمایند که اگر چیزی متلو اداات شرط بود، دلیل ندارد که حتما علت باشد. این مطلب ایشان به لحاظ واقع درست است. این مطلب درست است چون واقع به واقعیتش محفوظ است. شما می خواهید متلو اداات شرط بیاورید یا نه، اگر گفتید اگر تب کردی بدنت مثلا نبضت زیاد می شود، ممکن است نبض زیاد علت تب باشد، ممکن است تب علت نبض زیاد باشد، ممکن است هر دو معلول علت ثالثی باشند. ممکن است. به حسب علم.

اما در بحث اعتبار این نیست. در بحث اعتبار همین که متلو اداات شرط شد علت است. اینجا مثلا مرحوم استاد بحث هایی اعتباری را خلط کردند با بحث های حقیقی. چون ایشان تعبیری هم در باب انشاء دارند ابراز اعتبار نفسانی. ظاهر این عبارت این است که شما یک چیزی را در نفستان اعتبار می کنید، آن را ابراز می کنید. ظاهرش این است که اعتبار مادام در افق نفسه ارزش دارد، شما آن را می آید ابراز می کنید. این مطلب را نمی شود قبول کرد. تا در افق نفس هست اعتبار نیست، تا ابراز نشود اعتبار نیست. آن فقط مجرد یک خیالی است. خود واقع هم اعتبار نیست. پس بنابراین آنچه که منشأ می شود که این امر اعتباری، اعتباری بشود ابرازش است.

خب اگر بنا بشد این رکن اساسی باشد، آن وقت شما آن مقداری که ابراز کردید آثار را به همان مقدار بار می کنید. چون ابراز یک رکن اساسی است در اعتبار، شما به همان مقدار، مثلا اگر رفتید پیش دکتر گفتید به اینکه فلان دوا را بیاور، گرفتید و خریدید. گفتید بیاور خریدید و رفتید. بعد آمدید منزل دیدید که اصلا بچه شما خوب خوب شده من باب مثال، بر می گردید می گوید آقا من نمی خواهم من خریده بودم به خاطر اینکه بچه خوب بشود، رفتم خانه دیدم خوب است. او می گوید من قبول نمی کنم. من دارو به عنوان دارو به شما فروختم، تمام شد. حالا بچه ات خوب بشود یا نشود. و سر حق هم با دارو خانه است طبعاً. چرا؟ چون گفت این دارو را بده، بیست تومان هم داد، به بیست تومان، چیزی توش نداشت که بچه خوب بشود. بله، اگر اعتبار را این جور اعتبار کرد، گفت این دارو را بده من بیرم خانه برای بچه ام بخورد، به خاطر بچه ام خوب بشود. یا مخصوصا گفت اگر دیدم احتیاج نداشت بچه ام بر می گردانم، می تواند فسخ بکند، حق فسخ

دارد. این دو تا با همدیگر فرق می کنند. چرا؟ چون آن مقدار ابراز و مقداری که بیان شده اعتبار دارد. لذا ما در باب اعتبارات قانونی یک بحثی را دارند که آیا اجزاء وجوبشان عین کل است؟ وجوب مقدمی دارند؟ وجوب تهیئی دارند؟ وجوب قیدی دارند؟ حرف هایی که گفته شده.

ما عرض کردیم البته اشد مبانی آقاضیاء است که عین وجوب کل می دانند مثل اجزاء نماز. ما عرض کردیم هیچ کدام از اینها درست نیست. هیچ وجوبی ندارد اجزاء. آن که وجوب دارد کل است. این وجوب که به کل خورده، به اجزاء تعلق نمی گیرد. چرا؟ نکته اش هم همین است. چه مقدار اعتبار کرده؟ گفته نماز بخوان، نماز چیست؟ رکوع است سجود است فلان، این معنایش این نیست که سجود انجام بدهد، رکوع انجام بدهد، به خود رکوع بعنوانه، به عنوان رکوع امر نیامده، امری که آمده به عنوان صلات آمده است. بله، صلاة مولف از اینهاست. و الا امر، امر صلاتی است. نه امر به رکوع است نه امر به سجود است، امر یکی است. آن امر تابع چیست؟ تابع آن مقدار ابراز، ابراز چقدر کرد؟ نماز بخوان، همان. می گوید خب نماز از رکوع و سجود تشکیل شده، تشکیل شده باشد. این واقع نماز است، واقع نمی تواند ابراز شما را کنترل بکند. نمی تواند ابراز شما را شکل بدهد. این ابراز حال خودش را دارد. به واقع تصرف می کند در واقع. به آن مقداری که در واقع تصرف کرده قابل قبول، بقیه اش نه. تصرفی که کرد، نماز را بر عهده شما گذاشت، رکوع و سجود را که نگذاشت. بله، اگر به جای نماز بخوان گفت نماز بخوان به معنای اینکه رکوع انجام بده، سجود انجام بده، یکی یکی اسم برد، اسم برد بله قبول. اما اگر اسم نبرد، عنوان نماز، اسم نبرد، حق این است که منحل نمی شود. این تکلیف منحل نمی شود.

لذا به نظر ما اجزاء وجوب ندارند. عرض کردم از همه شان اشد آقاضیاست که چون اجزای عین کل می داند، وجوب اجزاء را هم نفسی می داند، مثل امر کل. عرض کردیم اینها قانونیت ندارد. وقتی می گوئیم وجوب ندارد، یعنی وجوب قانونی. یک وجوبی که در وعاء قانون و اعتبار هست. بله به یک معنای دیگری دارد. و آن معنای تقریباً انتزاعی است یا معنای به حساب مجازی مثل جر المیزاب، یک نوع معنای به اصطلاح، اصطلاح دیگری دارد که حالا من یادم رفته، الان به ذهنم نمی آید.

ما به اصطلاح معنای مجازی دارد. یک نوع به اصطلاح دیگر بخواهیم بگوئیم یک نوع تعبیر ادبی می شود کرد، نه تعبیر قانونی. یک نوع مجاز ادبی است. بله، وقتی یک عملی واجب شد، بالعرض می گوئیم آن اجزاء هم واجب است. اما این نه به معنای این است که آنها یک وجوب قانونی به آن تعلق می گیرد. خوب دقت بکنید مسئله جای دقت است.

در امور واقعی این طور نیست. این فرق بین واقع و اعتبار است. الان شما مثلاً این خانه را ساختید، می گوید من خانه ساختم، خانه در نظر عرف، حیاط است و اتاق است و فرض کنید آشپزخانه هست و حمام است. تا به عرف بگویید خانه ساختم یعنی اتاق ساختم، حیاط ساختم، آشپزخانه ساختم، آنجا واقعاً انحلال پیدا می کند. آنجا واقعاً وجود کل عین وجود اجزاء است، لکن این در امور حقیقی است نه اعتباری.

س: در امر به وضو چطور امر به تک تک اجزاء کرده شارع؟

ج: می تواند بکند. اعتبار است دیگر اشکال ندارد.

س: خب در نماز هم می توانیم اعتبار...

ج: بعدش هم در چیز دارد و ان کنتم ۱۳:۵۹ فاطهروا، به تک تک امر نکرده

س: اجزای نماز خیلی متعدد است لذا به نظر می رسد

ج: اگر امر کرد درست است، اگر امر نکرد چه؟

به نظر می آید غیر از اعتبار، بحث سر اعتبار قانونی است. بله، به نحو مجاز می شود گفت، اشکال ندارد. به نحو عرضی و به نحو عنایی به اصطلاح، به نحو عنایتی بگوییم بله رکوع واجب است، چون امر خورده به صلاة، صلاة هم اینهاست، یک نوع وجود عرضی و مجازی را می شود نسبت داد. اشکال ندارد.

س: ۱۴:۳۱

ج: آنجا امر به خود سجود و رکوع خورده نه در ضمن صلاة. آنوقت در صلات که آمد اقم الصلاة، اگر امر آمد اقم الصلاة، خب صلات مرکب از اجزاء است بلا اشکال، لکن ترکیب اجزاء منشأ نمی شود که این امر انحلال پیدا بکند به پنج تا امر قانونی. خوب دقت بکنید. مجازاً اشکال ندارد. اما شما اگر گفتید من خانه ساختم، یعنی حیاط ساختم، اتاق ساختم، آشپزخانه ساختم، حمام، در امور واقعی انحلال می شود. خوب دقت بکنید. چون واقع محفوظ است به حال خودش. مثلاً گفتید آقا من چلوکباب خوردم، یعنی پلو بوده، روغن بوده، نمک بوده، فرض کنید گوشت هم بوده، پیاز هم بوده، این به معنای این است که من پلو خوردم، روغن خوردم، نمک خوردم، مثلاً گوشت هم خوردم، پیاز هم با آن، این هست، این واقعیت است چون امر واقعی است. خوب دقت بکنید.

یکی از نکات اساسی و لذا نباید خلط بین واقعیات با اعتباریات بشود. یکی از نکات مهم این است که در امور واقعی، واقع به حال خودش محفوظ است، چون واقع به حال خودش محفوظ است، طبیعتاً انحلال می پذیرد، تابع واقعش است، این غذا مولف است از ده تا سبزی و پیلو و اینها، وقتی گفتید غذا آن ده تا می آید. چرا؟ چون شما غذا را به واقع دیدید. اما در باب اعتبارات قانونی اینها آمدند شبیه همین در اعتبارات قانونی گرفتند. ما حرفمان این است که اعتبارات قانونی چون قانون است و آثار دارد، این به همان مقدار ابراز می آید. واقعیتش محفوظ است، اما واقعیت جانب قانونی به آن نمی دهد. نکته فنی را دقت بکنید. چون عرض کردم قانونیت و اعتبار قوامش به تصرف در واقع است. اگر تصرف در واقعش این بود، عنوان صلاتی، به همین مقدار، تمام شد. بله به رکوع می گوئیم واجب است، به سجده می گوئیم واجب است، به قرائت می گوئیم واجب است، لکن وجوب نه قانونی، وجوب به اصطلاح عرضی، وجوب مجازی، به نحو مجاز به آن نسبت می دهیم، به نحو عنایه نسبت می دهیم، نه اینکه به آن نسبت بدهیم وجوب قانونی را. که یک به اصطلاح وجوب قانونی برای رکوع و سجود قرار داده است. آن که برایش وجوب قرار داده به نحو قانونی عبارت از خود عنوان صلات است. بقیه اش دیگر این عنوان را ندارند.

س: در امور اعتباری هم مثل امور حقیقی هم صحبت می کنند دیگر، ۱۷:۱۲

ج: خب همین دیگر، منشأش این است. چون در امور حقیقی صحبت شما تأثیر ندارد. چون واقع لحاظ می شود. لذا ممکن است شما یک تعبیری بیاورید که این علت باشد. مثل همین مثال، اگر تب داشتی نبضت تند است، ممکن است به عکس باشد تندی نبض علت تب باشد، وقت به شما چه می گویند؟ می گویند آقا شما گفتی اگر، این اگر تو علت و معلول نیستند، به عکس این معلول است آن علت است. این اگر تو برای علت و معلول علمی خوب است. چون علت و معلول علمی غیر از علت و معلول خارجی هستند. سبب علم غیر از سبب واقع است. از این جهت خوب است. دقت بکنید این به اصطلاح. اما در امور اعتباری اگر گفت مثلاً این جور گفت، اگر مهمان آمد نان بخر، ما می فهمیم آمدن مهمان علت نان خریدن است. ممکن هم هست به عکس باشد در واقع، مثلاً مهمان شنیده این امرش کرده پسرش را به نان خریدن، او هم نان می خواسته، پا شده آمده خانه این، اصلاً آمدن او منشأ این بود که این به اصطلاح امرش کرده و این امر او منشأ تحقق آمدن او شده. مشکل ندارد اینها مشکل ندارد.

اما آن چه که ما الان استظهار می کنیم علیت است. لذا در مبحث شرط مرحوم آقای خویی مفهوم شرط، ایشان مفهوم شرط را قبول ندارند. چون می گویند آن دلالت بر علیت نمی کند، شما اول باید علیت را در بیاورید بعد هم انحصار.

ما عرض کردیم علیت درمی آید در وعاء اعتبار نه واقع. در عالم اعتبار هر چه بعد از ادات شرط ذکر بشود علت است. ممکن است در واقع معلول باشد. اگر روز جمعه شد نان بخر، یعنی ورود در روز جمعه علت بر نان خریدن است. اگر مهمان آمد نان بخر، اگر پسر من از سفر آمد نان بخر، اینها را عرف علیت می فهمد. بلکه در عرف علیت تامه و علیت منحصره نمی فهمند خوب دقت بکنید. علت تامه می فهمند اما علیت منحصره نمی فهمند. ممکن است ده تا علت برای نان خریدن بگویند، اگر از سفر آمدم نان بخر، مهمان آمد نان بخر، روز جمعه شد نان بخر، ممکن است اینها ممکن است.

لذا این اشکال آقای خوبی که انحصار در نمی آید این درست است. در امور اعتباری مسئله علیت درمی آید، انحصار را باید با مقدمات حکمت درست بکنیم. مثلاً در شریعت بوده، در شریعت بوده نسخ مثلاً تا نسخ نیاید حجیت ندارد، یک نکات دیگری اضافه کنیم تا انحصار در بیاید.

س: علیت از لوازم وجود است، وجود خارجی است، اعتبار که وجود خارجی ندارد.

ج: چه آقا؟

س: علیت از لوازم وجود خارجی است.

ج: علیت در اینجا به معنای در وعاء اعتبار علت قرارش دهند، نه علیت واقعی که در ذهن شماست.

عرض کردم دیگر این مسائل متأسفانه یک مقداری خلطهایی در آن پیدا شده. پس بنابراین اگر ما این مطالب را این مقدمات را حالا اگر قبول کردیم، اگر این مقدمات قبول شد، اگر گفت خانه خریدم، این اول مثال اول در کلیات بود، در اعتبارات قانونی بود، اعتبارات شخصی و التزامات شخصی هم همین طور است. اگر گفت خانه خریدم، این معنایش این نیست که مثلاً توی این خانه بیست هزار آجر است، هر آجری این قدر، چقدر در است، هر دری این قدر، چقدر پنجره است، هر پنجره اینقدر، تقسیمش بکنیم، مثلاً این خانه را خریدم به ده میلیون، این ده میلیون را به حسب اجزاء خانه تقسیم بکنیم. انصافاً این خلاف ظاهر است. آن نیامده بلکه ممکن است بگوید، بگویند آقا این اتاقها، هر اتاقی این قدر خریدم، وسایل برقی را این قدر خریدم، شیشه‌های را این قدر خریدم، درها را این قدر خریدم، آلمینیومش را این قدر خریدم، پنجره‌هایش را این قدر، ممکن است، این امکان دارد، نمی‌خواهم بگویم ندارد، لکن بحث سر این است که اگر گفت خانه خریدم دیگر انقسام نمی‌شود.

پس یک: در اعتبارات قانونی منحل به اجزاء نمی‌شود، به این معنا که اجزاء هر کدامشان به تنهایی یک وجوب قانونی داشته باشند.

دو: در التزامات شخصی و در اعتبارات شخصی باز هم منحل نمی شود. به این معنا که یک نوع التزام شخصی و به اصطلاح التزام معاملی با طرف مقابل داشته باشیم. این التزام، منحل نمی شود، چند تا التزام نمی شود، یک التزام بیشتر نیست، و آن به مقدار ابراز. واقع را دیگر، دقت می کنید، واقع را در نظر نگیرید.

پس اگر این طور شد اگر که آمد در اعتبار خودش یک مجموعه ای را جمع کرد که توش بعضی از نظر شرعی ممنوع بود. مثلاً یک مجموعه ای از انواع مایعات آنجا بود، گفت اینها را فروختم این مجموعه را فروختم مثلاً به یک میلیون تومان. در آن مجموعه فرض کنید سرکه بود، آب انار بود، آب عناب بود، شراب هم بود، طبق قاعده این بیع باید باطل باشد. چون مقداری که از پول به ازای شراب است روشن نیست، باطل است. بله اگر آمد گفت این مجموعه سرکه اش این قدر، شرابش این قدر فلانش این قدر، قیمت گذاری کرد، مجموعاً یک میلیون تومان، این معامله درست است. چون آن چه که به ازای شراب بود خارج می شود، بقیه اش هم که درست است مشکل ندارد. دقت کردید؟

پس این نکته را خوب دقت بکنید اگر جمع کرد در یک مجموعه ای که در آن آنچه که قابل بیع است با آنچه که قابل بیع نیست فروخته بشود، خواهی نخواهی درست نیست، چون انحلال قائل نیستیم و نمی دانیم چه مقدار به ازای آن است که درست است، چه مقدار، نمی توانیم تفکیک هم بکنیم.

بله اگر گفتیم این خواهی نخواهی منحل می شود، بله، گفت آقای یک میلیون تومان ما می آییم می بینیم این سرکه اش مثلاً آب انارش آب فرض کنید انگورش، آب مثلاً فرض کنید عنابش اینها روی هم رفته با شرابش هر کدام جدا جدا حساب کنیم می شود هشتصد هزار تومان، نسبت شراب به این هشتصد هزار تومان، دویست هزار تومان است، مثلاً دویست تومانش پول شرابش حساب می شود، در نظر عرف یعنی. آن وقت بگوییم از یک میلیون تومان ربعش که دویست و پنجاه تومان باشد، کم می شود. بگوییم نه معامله درست است، این دویست و پنجاه تومان کنار. پس آب شراب کنار برود، مایع شراب، بقیه به هفتصد و پنجاه هزار تومان. این درست نیست.

س: استاد وقتی که ما انحلال را قائل نیستیم کل این مجموعه با هم که حرام نیست. چرا باطل باشد؟

ج: چون یک مقداری حرام توش هست که قابل نقل و انتقال نیست.

س: استاد این که می فرمایید یک مقداری یعنی انحلال را قائل شدیم، ولی ما انحلال را که قائل نشدیم.

ج: خب این مجموعه توش هست دیگر، نمی شود انکار بکنیم.

وقتی که شراب جایز نشد، در مجموع هم جایز نیست. فرقی نمی‌کند. یا مثلاً خوک توش باشد، ده تا گوسفند است و یکی هم خوک است، آن مقدار پولی که، بله، اگر کسی قائل شده که ما قائل به انحلال می‌شویم، قیمت گذاری می‌کنیم، به اندازه قیمت خوک یا قیمت شراب، بالنسبه از ثمن کم می‌کنیم با همان نسبت. این قبول است اما این انحلال قابل قبول نیست.

پس بنابراین اگر ما این مطالب را قبول کردیم بنابر اینکه خط در مصحف جزو اجزاء است، جزو اوصاف و شروط نیست، اگر روایت آمد گفت که مصحف را نفروش، یعنی شما مصحف را کامل با آن آهنی که دارد، به قول معروف، آن آهن ته جلد بوده، با خود به اصطلاح غلاف و آن به اصطلاح جلد، خود روی جلد و بعد ورق‌ها و بعد خط، به ازای همه واقع می‌شود. از آن طرف به ازای خط را قبول نکردند پس معامله مشکل می‌شود.

طبق قاعده مگر روایت خاصی باشد یا ادله خاص من تبعض الصفقه، طبق قاعده مشکل می‌شود. خط نه جزو شروط است نه جزو اوصاف است. جزو اجزاء است. اگر جزو اجزاء بود طبیعتاً مقداری از ثمن به ازای اوست. اگر مقداری از ثمن به ازای آن است، چون تشخیص داده نمی‌شود، یعنی انشاء برایش نشده، این معامله باطل است. مگر اینکه افراضش بکنیم، جدا بکند، بگوید ورق و اینها را همه خریدم، مثلاً به صد هزار تومان، به استثنای خط، اما اگر بخواهد با خط حساب بکند، نمی‌شود.

آن وقت این مشکله می‌ماند. خب عملاً چه کار بکنیم؟ پس بگوییم مثلاً وقتی فروخت خط منتقل نمی‌شود، ملک مالک، نه، ظاهرش این است که چون در روایت دارد که این کار را بکند، ظاهراً باید این جور پیش فرض بگذاریم که خط را منتقل می‌کند به نحو تبعیت. یا به یک نحوه مثلاً به اینکه هبه‌ای مثلاً، یا کاری، یعنی به هر حال وقتی نص آمد که می‌گوید نمی‌شود باید چاره‌ای برایش کرد. یکی از چاره‌هایش همین است که تبعیت قائل بشویم.

س: تبعیت فرع بر ملکیت است دیگر

ج: بله، ملکش هست، ملک بایع است، و ممکن هم هست که قائل به ملک بایع نشویم، قائل بشویم به مسئله حق اختصاص. یا بگوییم نه انسان مالک می‌شود. به اصطلاح اگر خودش خط مصحف را نوشته باشد، یا پول داده باشد کسی، چون کتابت المصحف بالاجریک مطلب است، این که انسان بتواند نقل و انتقال بکند، آن مطلب دیگری است. بگوییم خط ملک می‌شود اما نقل و انتقال نمی‌شود. این سوال که معامله‌تان با خط چیست؟ معامله‌مان با خط مثل بقیه خطوط است. چرا قابل نقل و انتقال نیست؟ البته نقل و انتقال به عوض، نه

.....
بلاعوض، چرا قابل نقل و انتقال به عوض نیست؟ به خاطر عظمت کلام الله. البته قاعدتاً خب ما می دانیم این حروف کلام الله که نیستند،
لکن عظمت کلام الله از روایت چنین در می آید.

خب اگر که بنا شد ملک باشد و منتقل نشود، پس چه جوری مصحف، می گوئیم هان وقتی مصحف را داد به طرف مقابل، وقتی گفت
از تو اوراق و اینها را خریدم و او داد، این معنایش این است که خودش اقدام کرده بر تملیک خط، خط را داده دیگر.

پس خط تبعاً منتقل می شود. خب این همان اشکالی است که آقای خویی فرمودند. پس اگر خط درش عیبی پیدا شد، خیار عیب نداشته
باشد. ظاهرش این طور است که خیار عیب نداشته باشد.

و اگر ملتزم به خیار عیب شدیم، این دقت فروعش، البته ندیدم فقها خیلی تصریح کرده باشند، اینهایی در کتاب هایی که من دیدم، اگر
هم به اصطلاح ملتزم به خیار بشویم، به این معنا ملتزم می شویم می گوئیم که چون این ملتزم شده که من وقتی از شما مصحف را خریدم،
ملتزم شده خط که ملکش بوده، به شما واگذار بکند، منتقل بشود با آن، لکن این انتقال بلاعوض است یک، بگوئیم این انتقال یک شرط
ضمنی هم دارد. از راه شرط ضمنی بیاییم. در خود خیار عیب هم عده ای از راه شرط ضمنی گفتند. و بگوئیم آن شرطی ضمنی این است
که بگوئید من این مصحف را به شما می دهم، همین جلد و ورق و اینها را به شما می دهم، و همراه آن هم عملاً خط را به شما می دهد، لکن
شرط می کند شرط ضمنی ارتکازی که خط سالم باشد، معیوب نباشد. حالا اگر خط کج و ماوج بود، خط خوردگی داشت، معیوب بود،
این خلاف شرط است. خوب دقت کردید؟

آن وقت نتیجه اش چه می شود؟ ببینید فقه همیشه ظرافت فقه را اگر بخواهید دقت بکنید، یک مطلب را بگوئیم، بعد لازمش بعد لازمش،
همین جوری بروید جلو، هر چه ذهن را باز بکنید بروید جلو، این علامت فقاقت است. اصولاً فقاقت به این نیست که یک معنای حدیث
را بکنید، معنایش این است که هی دنبالش بروید. هی با ، خب اگر شما آمدید شرط ضمنی کردید، آیا این خیار عیب می شود؟ باز هم
مشکل است. یعنی ما بر فرض هم بگوئیم اگر خط کج و ماوج بود، می تواند بروید یک مصحف دیگری را با جلدش و ورقش بگیرد و خطش
صاف باشد. لکن این خیار هم حتی اگر ثابت باشد، بتواند عوض بدهد، لکن این خیار ، خیار عیب نیست.

س: عقلاً به این عیب می گویند دیگر

ج: می دانم عیب است. نه خیارش خیار عیب نیست. خیار هم دارد. یعنی به عبارت دیگر طبق تفسیری که ما چند روز هم عرض کردیم خیارات کلا ثنایی هستند، خیار عیب ثلاثی است. یعنی ملتزم به این بشویم اگر خط معیوب بود، می گوید آقا خیلی خب من این مصحف را نگه می دارم، تفاوت بین خط صحیح و معیب را به من بده، خوب دقت کنید. روشن شد چه می خواهم بگویم؟

سوال: می تواند بگوید؟ نه این نمی تواند بگوید. چون این خیار عیب است. مفروض این است که مصحف به عنوان ملک منتقل نشد، اگر منتقل نشد، خیار، نمی دانم توجه کردید؟ نهایتش می تواند چه بگوید؟ بگوید آقا این مصحف را بر می گردانم یک قرآنی که خطوطش روشن است بده. اما تفاوت را بگیرد، روشن شد؟ یعنی خیار می آید به خاطر آن تخلف آن شرط ارتکازی.

عرض کردم خیالتان راحت باشد تمام اقسام خیار ثنایی هستند. یا فسخ یا امضاء، یا فسخ یا امضاء.

س: الان استاد مقوم این بیع مگر به این خطها نیست؟

ج: چرا

س: خب مقومش باشد خب جزو اصلی اش است دیگر

ج: خب شارع الغاء ملکیت کرده

س: اما عقلا این حرف را

ج: عقلا نکرده باشند. ما نگفتیم عقلا که

س: اطلاق لا تبع، تبعی را هم نمی گیرد. یعنی اشکالی که شیخ می کند که تکلیف صوری اینجا لازم است

ج: نه نه صوری هم نیست، واقعی است.

پس دقت کردید چه شد؟

س: در بیع شخصی چطور؟ این فرمایشاتان در بیع کلی است،

ج: شخصی هم همین طور. مصحف همین طور

آن وقت نتیجه اش، خوب دقت بکنید نتیجه اش. باز این فرع بالای فرع. اگر شما یک مصحف را خریدید به همین ترتیب. گفتید جلدش و ورقش را می خرم، جلدش عیب داشت، اینجا شما خیار عیب دارید. نتیجه اش، می گویم فرع روی فرع بیاورید. یعنی می توانید از طرف مقابل عرش را بگیرید. خود جلد گاهی می شود، خود آن جلد خارجی این خرابی دارد، می گوید این جلد اگر صحیح هم بود، مثلاً این کتاب با این جلد اگر صحیح هم بود، دو هزار تومان، با این جلد معیب هزار تومان. شما می توانید هزار تومان بگیرید. اما اگر خط معیوب بود، تفاوت نمی توانید بگیرید. این نتیجه اش. روشن شد چه می خواهیم بگویم؟

اگر خط مصحف کج و ماوج بود، سیاه بود، نمی دانم روشن شد؟ تفاوت نمی توانید بگیرید، فسخ می توانید بکنید، اما تفاوت نمی توانید بگیرید. این نکات فنی است. البته خوب است امروز آقای حاج شیخ اشکال نفرمودند، اشکال بکنند که این خلاف متعارف است، بله خلاف، فقها هم متعرض، این من دارم می گویم خدمتان علامت فقه و فقیه این است، می برود دنبال به اصطلاح لوازم و آثارش. ابتدائاً سخت اشکال خوب لا اشکال. ما هم الان وقتی می رویم بازار مصحف می خریم، خطش هم خرابی داشته باشد با خیار عیب حساب می کنیم.

س: در ذهن ما هست تقدم فرع بر اصل است استاد، این را نمی توانیم واقعا حلش کنیم.

ج: چرا؟ تقدم فرعش

س: چه جوری می شود رکن بیع نیست، یک امر عرض کنم تبعی است، در این حد خیار هست، خیار عیب، اما در خود

ج: رکن و غیر رکن ندارد.

بینید آقا رکن و غیر رکن ندارد. ورق هست، جلد هست، خط هم هست. هر سه اجزاء هستند.

س: خوب من اگر واقعا می خواستم جلد بخرم ورق بخرم می رفتم یک چیز دیگری را می خریدم.

ج: می دانم جلد همین مصحف. الان جلد همین خرابی دارد. عرض کردیم این توی فتاوی اصحاب ما هم نیامده، در خود روایت هم،

ما داریم نتیجه اش را می گوییم، یعنی لازمه اش این است. لازمه این که بگوییم مصحف، بله مرحوم صاحب جواهر برگشت، گفت آقا این نمی شود، این مشکل است، همه مثل هم هستند. لذا کراهت را قبول کرد.

س: حق هم همین است.

ج: خیلی خب آن بحث دیگری است. اختیار مبنا نفرمایید فعلاً.

ما داریم توضیح آن نکته فنی را می دهیم، نمی دانم نکته فنی اش روشن شد؟ در مسائل فقهی این طوری است. یعنی وقتی شما یک نکته ای را انتخاب کردید، دنبال آن نکته باید ادامه بدهید.

س: یعنی واقعا شما با ورتان شده خود شما استاد

ج: من که آقا چند بار گفتم احتیاط وجوبی کردیم، انصافاً روایت قوی است، نمی شود دست برداشت.

س: اما با این تحلیل ها می خواهیم بگویم این تحلیل ها واقعا

ج: چرا چه اشکال دارد؟ بگوییم آقا اگر خطش معیب بود، می توانیم فسخ بکنیم. تفاوت نمی توانید بگیرید. اما جلد یا ورق خرابی داشت، این ورقش گوشه اش پاره بود، تفاوت می توانید بگیرید. این چه مشکلی دارد؟ مشکل خاصی ندارد که.

عملاً به روایات از جیب خودمان که نگذاشتیم خب، وقتی روایت می گوید نخر خط، و ایاک ان تشتري ورق فيه الکلام الله مکتوب، خب نمی شود، خب چه کارش بکنیم؟

علی ای حال نمی دانم مطلب روشن شد چه می خواهیم عرض بکنم؟ آن را که ما داریم این لوازم کار را دارم جلو می روم.

پس بنابراین بر می گردیم به اول بحث، خط آیا جزو اوصاف است؟ جزو شروط است؟ جزو چیزهایی است که اصلاً اجزاء مبیع نیست، اوصاف هم نیست یا هست؟ ظاهرش به ذهن ما که جزو اجزاء است. آیا بیع منحل می شود؟ اگر منحل شد، بر فرض که بیع خط جایز نباشد، بیع به لحاظ جلد و ورق درست است، به لحاظ خط باطل است. لکن چون انحلال را قبول نکردیم اگر مصحف را کامل خرید بیع کلاً باطل است چون قابل تشخیص نیست.

مسئله بعدی، آیا در این تحلیل که می شود آیا خط را شما می گوید روی ملک بایع می ماند؟ روی ملک فروشنده اصلی می ماند؟ نخیر منتقل می شود به مشتری. نحوه انتقالش به چه صورت است؟ ظاهرش اگر قائل به حرمت شدیم، نحوه انتقالش تبعی است. یعنی در واقع خود مالک خط را از ملک خودش منتقل می کند تبعاً. مشکل دیگر لازمه اش این است که اگر داخل در عوض نبود، معنایش این است که خوب دقت بکنید خط ملک است، خوب دقت بکنید، قابل انتقال هست، لکن به عوض نه. خلاصه اش این شد.

چون انشاء الله در اول بیع هم می آید. مثلاً در باب حقوق می آید انشاء الله تعالی عده‌ای از حقوق قابل انتقال نیستند، عده‌ای هم که قابل انتقالند باید مجانی انتقال پیدا کنند. عده‌ای نه با پول قابل انتقال هستند. این انشاء الله می آید، انشاء الله شاید هم دو سه روزه در بحث لا ضرر یک تذکری بدهیم، چون به این زودی‌ها شاید در بیع نرسیم، اما در لا ضرر این توضیحات را می‌دهیم انشاء الله تعالی.

خودش این مسئله، یک مسئله سنگینی است در فقه. یعنی یک نه فقه ما، فقه اسلامی کلاً، بلکه فقه غرب هم همین طور. مثلاً می‌آیند می‌گویند اصل اولی در حقوق این است که قابل انتقال باشد. یا قابل انتقال به مال باشد. مثلاً شما یک معامله‌ای انجام دادید معلوم شد مغبون شدید، کتابی که ده هزار تومان بود، صد هزار تومان به شما فروخته، مغبون شدید در این معامله. آیا این حق خیار غبن قابل انتقال است؟ شما به برادرت می‌گویید آقا شما نگاه کنید، اگر به درد می‌خورد با همین صد هزار تومان نگهش داریم، به درد نخورد برش گردانیم، می‌شود این حق خیار را منتقل کرد به دیگری یا نه؟

دو: می‌شود حق خیار را به دیگری با پول منتقل کرد یا نه؟ مثلاً خود فروشنده بگوید آقا مگر شما حق خیار ندارید، این خیار را به من بفروش، حق خیار غبن را به من بفروش به بیست هزار تومان مثلاً، که من حق داشته باشم فسخ و امضا را. خوب دقت بکنید.

انشاء الله در محلس خواهیم گفت. به نظرم مرحوم سید حدود پانزده نوع از حق را تصویر کردند. البته این مطلبی را که ایشان فرمودند فتوایی است، متفق علیه نیست. یکی از مسائل خیلی مهم در باب فقه همین مسئله حقوق است. چند دفعه هم تا حالا مطرح کردیم. مرحوم نائینی حق را یک درجه ضعیف از ملک می‌داند مثل حق خیار شبیه. ما انشاء الله خواهیم گفت. در قانون جدید، آن که من دیدم، حالا نمی‌دانم همه قوانین بود، سنه‌وری آورده این را، اما الان نسبت بدهم به همه قوانین اروپایی. لکن آن که متعارف آورده سنه‌وری در تفسیر حق از قوانین اروپایی، به نظرم شاید هم همه‌اش را، نمی‌توانیم الان نسبت بدهم. ما جعل لصالح الشخص، اصطلاح حق مرادشان این است.

لذا این با حکم فرق می‌کند. ما يجعل علی الشخص آن حکم است، اما ما جعل لصالح الشخص، آن که برای مصلحت طرف جعل شده است. مثلاً جعل حق خیار کردند، حق دارد که فسخ بکند یا امضاء بکند برای مصلحتی که دارد چون در این معامله مغبون واقع شده. این را اصطلاحاً حق می‌گویند. اینها مباحثی است که بعد خواهد آمد در بحث حق.

در ما نحن فیه هم قابل تصویر است. در ملک هم قابل تصویر است. یک دفعه شارع القاء ملکیت کرده، آیا از این نصوص مصحف درمی‌آوریم که شارع القاء ملکیت کرده، خیلی بعید است، خیلی خیلی بعید است. از این نصوص. یا شارع گفته که ملک هست، اما انتقال

پیدا نمی کند. این که خب قطعا بعید است. چطور می شود بگوید ورق و جلد را می خرم، فقط خط را نمی خرم، بعد بگویم ملکش می شود. نه این خیلی بعید است. بگوییم ملک نیست، نه ملک اولی است، نه ملک دومی است. ملک نیست، فقط همراهش هست، این خیلی بعید است. ظاهرا ملک هست، بگوییم منتقل نمی شود، که خب باز شرکت و آن حرف ها پیش می آید، آن هم خیلی بعید است. بگوییم منتقل می شود با پول، خب این با روایات نمی سازد. ظاهرا منتقل می شود مجانا و تبعا. یعنی ملک هست، حق انتقال ندارد به عوض، حق انتقال مجاني دارد. خوب دقت بکنید. می تواند خط قرآن را مجاني منتقل بکند و می شود. حالا اینجا هم یک تعبیر یک فرع دیگری دارد که فردا امروز دیگر وقت تمام شد. خود ما هم امروز خیلی حال نداشتیم. انشاء الله فردا متعرض می شویم یک فرع دیگر هم اینجا دارد که چون اینها متعرض می شوند ما هی فروع را،

این بحثها را دارم قاعده ای انجام می دهم که در بحث معاملات ذهنتان کاملا کار بکند، باز بشود، انتفاع ذهنی پیدا بشود. آن وقت در اینجا این طور قائل می شویم منتقل می کند مالک تبعا البته این انتقال تبعی نکته اش را الان بگویم فردا توضیح بدهم. آیا احتیاج به قصد دارد یا نه؟ این تلقائیا، به قول امروزی ها ایرانی ها اتوماتیک انجام می شود، عرب ها تلقائی می گویند ایرانی ها اتوماتیک، این به نحو خود به خود، خودکار انجام می شود، چه قصد بکند چه قصد نکند، بلکه اگر قصد خلاف هم کرد واقع نمی شود. که حالا این را نکته اش را انشاء الله اگر ذهنم فردا فراموش نکردم فردا خدمتان عرض می کنم.

آن که الان می شود جمع و جورش کرد این است. ملک هست خلاف ظاهر است که بگوییم ملک نباشد. شارع مقدس اجازه انتقال داده، وقتی می گوید تو ورق را بخر، یعنی چه؟ یعنی من آن را منتقل کردم به تو به نحو تبعیت. این لازمه اش این است. اجازه انتقال به عوض نداده، اینها از روایت در می آید.

نتیجه اش این است که خیار عیب نداشته باشد چون انتقال به عوض نشده است. اگر خیار عیب نداشته باشد، بر فرض هم بگوییم این خلاف متفاهم عرفی است، من یک مصحف را بخرم خط هایش کج و ماوج باشد، می گویم آقا بگیر یک مصحف سالم به من بده. خب این خلاف است. بگوییم این یک نوع خیار تخلف شرط است نه خیار عیب.

باز لازمه اش این است که اگر جلد مصحف یا اوراقش خرابی داشتند، خیار عیب داریم، اگر خط مصحف تخلف داشت، خیار تخلف شرط داریم. خیار عیب می تواند مطالبه تفاوت بکند، در خیار تخلف شرط مطالبه تفاوت نمی تواند بکند. یعنی اگر جلد خراب بود، می گفت

.....
من این را نگه می دارم به همین قیمتی که خریدم، شما فرق بین صحیح و معیّب را به من بده. اما اگر خط خراب بود، سیاه شده بود، نمی توانی بگویی من نگه می دارم شما تفاوت را بده. یا باید نگه دارد یا رد بکند.

اینها لوازمش است. عرض کردم لوازم را من فعلا حتی شیخ هم ندارد. این مبانی را که عرض کردم شیخ هم ندارد. به نظرم آقای خویی یک تکه اش را دارد. بقیه اش را هم آقای خویی هم ندارد این فروعی که آمدیم جلو. تمام این لوازم ملتزم می شویم مشکل خاصی هم ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين